شاعران دوره صفوی: میرابوالقاسم کاهی

برومند، ادیب

چنانکه تقی الدین کاشانی مؤلف خلاصة الاشعار در جلد معاصران خود می‏نویسد:

میر ابو القاسم کاهی گرچه در کابل پرورش یافته اما در اصل از سادات اصفهان است‏ و هنگامیکه امیر تیمور در اصفهان حکم بقتل عام داده است یکی از اجداد او را که سیدی‏ محترم بوده مورد نوازش و لطف خاص قرار داده و با خود بسغد برده است.

میر ابو القاسم کاهی در«کوفن»که یکی از محال سغداست،بدنیا آمده و در کابل‏ نشو و نما یافته و در حلقه عرفان دست ارادت بمولانا(ولد مجذوب)داده و در خدمت اینعارف‏ بمقامات عالی عرفانی رسیده است بطوریکه وقتی در زمان همایونشاه بهندوستان رفت‏ در اندک مدتی مورد اقبال گروه بسیاری از مردم واقع شده و پادشاه و ارکان حکومت نیز نسبت باو اعتقاد معنوی پیدا کرده‏اند.

مؤلف خلاصة الاشعار مینویسد:«جلال الدین محمد اکبر پادشاه بعد از پدر او را نگاهداشت و تربیت کلی فرمود چنانکه مکرر بملاقات آنجناب میل کرد و چند نوبت‏ بمنزل سید تشریف برده استدعای حضورش بمجلس خاص نمود و چنان مقرر کرد که‏ هرگاه سید بمجلس همایون ما بیاید مبلغ هزار روپبه که عبارت از بیست تومان باشد بوی دهند سید در آنوقت تبسمی نمود و گفت گویا پادشاه میل ملاقات ما ندارند که جهت‏ حضور فقیر و بسبب دریافت ملاقات،تعیین اجرت،و ترتیب کرایه مینمایند و از موائد احسان و انعام،پشت ما را گرانبار میسازند»

کاهی شاعری وارسته و لطیف طبع بوده است و تقی الدین کاشانی قطعه زیر را از نتائج طبع او میداند:

دوش کشیشی بدر سومنات‏ خواند یکی بیت و من آموختم‏ حاصل عمرم دو سه دم بیش نیست‏ خام بدم،یخته شدم،سوختم

وفات کاهی بنا بقول تقی الدین در سنه 988 بسن صد و دهسالگی در شهر اگره‏ اتفاق افتاد.

ابیاتی از میر ابو القاسم کاهی

گر لب غنچه خندان بلب خود مللی‏ غنچه در پوست نگنجد دگر از خوشحالی

ای کبوتر،جان ما را جانب جانان ببر پیش ازین گرنامه میبردی،ازین پس جان ببر

روزی که سوسن از سر خاکم دمد برون‏ باشد هنوز نام تو،ورد زبان من‏ کاهی امید مهر از آن مه جبین مدار چون نیست طالعی که شود مهربان من

بزن بر سینه من خنجری چند ز راحت بر دلم بگشا،دری چند دلا ناید وفا ز آنچشم و غمزه‏ مسلمانی مجو،از کافری چند

نرگس شهلا نبود هر بهار اینکه دمد بر کمر کوهسار چشم بتانست که گردون دون‏ بر سر چوب آورد از گل برون